



ارتباط مکتب عرفانی نجف با سنت صوفیانه ایرانی

عضو هیئت علمی بنیاد دایره المعارف ضمن اشاره به اشتراکات سنت صوفیانه ایرانی و مکتب عرفانی ملاحسینقلی همدانی تصریح کرد:

عضو هیئت علمی بنیاد دایره المعارف ضمن اشاره به اشتراکات سنت صوفیانه ایرانی و مکتب عرفانی ملاحسینقلی همدانی تصریح کرد: چنین نیست که جریان عرفانی نجف را کاملا از بقیه سنت صوفیانه چند صد ساله ایرانی جدا کنیم و بگوییم این فرق دارد. حتی کسانی که می خواهند بگویند اینها اخلاقی صرف نبودند اصرار دارند بگویند عارف بودند گویی استعمال لفظ صوفی سخت است.

به گزارش ایکننا، نشست «بررسی ارتباط نهضت احیاء تصوف در ایران دوره زندیه و اوایل قاجاریه با مکتب عرفانی و اخلاقی نجف» با سخنرانی شهرام صحرایی؛ عضو هیئت علمی بنیاد دایره المعارف امروز ۸ خرداد در دانشگاه ادیان و مذاهب برگزار شد که گزیده آن را در ادامه می خوانید؛

در قرن سیزدهم و چهاردهم حوزه نجف از نظر اخلاقی و عرفانی جان تازه ای می گیرد و شاهد حضور کسانی هستیم که ما را یاد عرفای قرون ششم و هفتم می اندازند. از این جریان به مکتب حسینقلی همدانی یاد می شود. بعضی ها نام سلسله شوشتریه را به این سلسله الحاق کردند. کسانی که رابطه خوبی با عرفان و تصوف ندارند به جهت اینکه بسیاری از کسانی که در این مکتب به شهرت رسیدند از نظر فقهی هم افراد مشهوری بودند و بعضی از آنها جزء مراجع تقلید بودند این جریان را به یک مکتب اخلاقی تقلیل می دهند. بله، اینها اخلاقی بودند ولی چنین نبوده که اخلاقی صرف باشند.

اگر منابع تاریخی را نگاه کنیم می بینیم در دوره ای پرداختن به فقه و اصول به شکل فنی درآمده که نسبتی با معنویت ندارد. مثلا مرحوم تنکابنی می گوید؛ زمانی وقت ها بین آخوندهای نجف رقابت های ناسالمی شکل گرفته بود. مثلا در نزاع اخباری ها و اصولی ها مردم به منزل میرزا محمد اخباری حمله می کنند و دیوار خانه را خراب می کنند و او را می کشند. میرزا محمد اخباری پدر زن ملاهادی سبزواری هم هست و آدم گمنامی نیست. بعد از کشتن او، بند به پایش می بندند و جنازه او را بین کوچه های نجف می گردانند. اگر حوزه فقط دنبال فقه و اصول باشد و اخلاقیات کنار رود انسان چیزهایی در آن می بیند که بین عوام نمی بیند. مثلا علامه طهرانی نقل می کند در صحن امیرالمومنین دوازده نماز جماعت برگزار می شد و هیچ کس حاضر نبود پشت دیگری نماز بخواند. ظهور ملاحسینقلی همدانی به عنوان برجسته ترین عارف این سلسله که تعداد شاگردانش را سیصد نفر شمردند یک روح معنوی جدیدی در نجف ایجاد کرد ولی چنانکه سیدجلال آشتیانی بیان می کند این موج معنوی بود که خیلی زود فروکش کرد و الآن فرد زنده ای که به آن سلسله برسد نداریم یا مشهور نیست.

ماجرای افول صوفیان و درویشان در سلسله صفویه

بحث سر این است که خیلی ها اصرار دارند سلسله عرفانی حوزه نجف ربطی به سایر سلاسل صوفیه ندارند؛ با تاکید بر اینکه سلاسل صوفیه ضال و گمراه هستند. عرض بنده این است قرائن هست این جریان جریانی نبوده که یک دفعه در نجف آغاز شده باشد و هیچ پیشینه و سابقه ای نداشته باشد. آخر چطور می شود عارفان بزرگی یکباره ظهور کنند؟ وقتی تاریخ تصوف را خوب بررسی می کنیم می بینیم در اواخر صفویه سیاست شاهان صفوی این است صوفیانی که سلطنت در اثر شمشیر زدن آنها شکل گرفته بود، به کنار رانده شوند. حرفشان این بود که می گفتند مگر جد اعلا ما اهل سیاست و پادشاهی بود؟ مگر کسانی که در رکاب ما شمشیر زدند سرباز بودند؟ نه، کسانی بودند که با کمال اخلاص و ارادت شمشیر می زدند چون ما مرشد آنها بودیم. حتی اینها زره نمی پوشیدند چون معتقد بودند شمشیر در ما اثر نمی کند و بعد از شکست در جنگ چالدران بود که ایرانی ها از خواب غفلت بیدار شدند. لذا شاهان صفوی تصمیم گرفتند صوفیان صفوی مثل قدیم قدرتمند نباشند و به همین جهت طبق منابع تاریخی مناصب پایینی به آنها داده می شد.

یک دلیل دیگرش این بود فقیهانی که از جیل عامل و عراق و ... به ایران می آمدند روح عرفانی نداشتند و فکر می کردند این حرف ها با خیلی از نصوص شرعی قابل جمع نیست و درویشان آدم های منحرفی هستند. اتفاقا بد هم نمی گفتند چون خیلی از شیعیان که در رکاب صفوی شمشیر می زدند غالی بودند و تشیع امثال شیخ طوسی را نداشتند و از طرفی چندان اهل شریعت نبودند و حتی گاهی رو به اردبیل و قبر شیخ صفی الدین نماز می خواندند. خلاصه داستان اینکه در اواخر دوره صفویه شاهزاده های صفوی هم صوفیان را لعنت می کردند و خانقاه های آنها را را خراب کردند. لذا در اواخر بسیاری از صوفیان سنی یا مهاجرت

می کنند یا کشته می شوند و ایران از حضور صوفیان خالی می شود.

پس از این واقعه دو موج به وجود می آید که موج سومش منجر به مکتب نجف می شود. موج اول مربوط به سیدقطب الدین نیریزی است. نیریزی به شهرهای مختلف سفر می کند از جمله به نجف می رود و کتاب فتوحات را آنجا تدریس می کند و افراد بزرگی را تربیت می کند که خود آنها هم شاگردانی تربیت می کنند. نیریزی آثاری در عرفان و تصوف می نویسد و در برخی شهرها هم برای خودش نماینده می گذارد. موج دوم که از موج اول قوی تر است توسط افرادی مثل شاه طاهر دکنی و معصوم علی شاه دکنی صورت می گیرد؛ این موج دوم است.

شواهد ارتباط مکتب نجف با سلسله صوفیه

چه شواهدی وجود دارد موج سوم با موج های قبلی ارتباط دارد؟ یکی تصریح خودشان است. نشانه دیگر این است کتاب هایی که خانقاهی ها با آنها مانوس بودند مثل مثنوی مولانا، بین عرفای نجف هم رواج داشت. نه تنها این کتاب ها را می خواندند و حاشیه می زدند بلکه برخی عرفای مکتب نجف به زیارت مولانا می رفتند. مثلاً نقل است سیدعلی قاضی دوبار به زیارت مولانا رفته بود. مسئله بعدی این است رفتارهایی در آنها می بینیم که اگر بخواهیم آن را به اخلاقیون حوزوی تقلیل دهیم درست نیست؛ مثلاً در اخلاق متعارف حوزوی دادن ذکر قلبی متعارف نیست یا اینکه کسی خدمت کس دیگری برود و پذیرش شود در حوزه سراغ نداریم. اینها عادت و سنت های تصوف خانقاهی است. یک شاهد دیگر این است برخی از کسانی که صوفیه را دسته بندی می کنند سلسله ملاحسینقلی را در شمار سلاسل صوفیه قرار می دهند.

یک نکته دیگر این است بعضی از سران آنها روابطشان را حفظ می کردند مثلاً فقرای خاکسار با بعضی پیران سلسله ارتباط داشتند. دلیل دیگر این است که هم خودشان بر این معنا اذعان داشتند مثلاً مرحوم قاضی گفته بود بهترین مردم کسی است که فقیه و صوفی باشد و هم دیگران می گفتند اینها صوفی هستند. بنابراین خیلی از سنت هایی که در تصوف رسمی و سلاسل رسمی صوفیه رایج بوده بین اینها هم بوده است. دلیل آخر هم این است که از چند طریق فرقه شان را به آنها می رساندند.

بنابراین چنین نیست که این جریان را کاملاً از بقیه سنت صوفیانه چند صد ساله ایرانی جدا کنیم و بگوییم این فرق دارد. حتی کسانی که می خواهند بگویند اینها اخلاقی صرف نبودند اصرار دارند بگویند عارف بودند گویی استعمال لفظ صوفی سخت است. عرض من این است که اینها با سنت چند صد ساله قبل در ایران رابطه داشتند.